سه شنبه 8/7/99 جلسه 17

همانطور که گفته شد، مرحوم اقای خویی در مصباح فرمودند که هرچند عنوان "یعلم شیئا من قضایانا" فی حد نفسه دانستن یک یا دو مساله را نیز در بر می گیرد اما چون مضاف الیه شئ، امری است در نهایت کثرت، باید شیئ هم فی حد نفسه کثیر باشد و برای همین بر استنباط و معرفت یک یا دو مساله صادق نیست .

ایشان همین مطلب را در تنقیح به عنوان قد یقال مطرح کرده و از ان جواب داده اند که ولو شئ از امر کثیر، ظاهر در این است که خود ان شئ هم باید کثرت فی حد نفسه داشته باشد اما در متن روایت ابی خدیجه اختلاف وجود دارد؛ در طریق کلینی و صدوق که معتبر نیز می باشد "قضاءنا" دارد و در طریق شیخ در تهذیب "قضایانا" که در طریق ایشان معلی بن محمد وجود دارد و لذا معتبر نمی باشد. بنابراین اگر نقل "قضاءنا" صحیح باشد، از انجایی که مقصود از "قضاءنا" احکام قضایی در مقام ترافع است و این دسته از احکام که به دست ما رسیده هیچگاه به ان حدّ از کثرت نیست بلکه قلیل به شمار می اید، پس شئ از این احکام قلیله، در جایی که شخص یک یا دو مساله را هم در مقام ترافع استنباط کرده باشد صادق است.

اما ممکن است نسبت به این فرمایش مناقشه شود . اولا اینکه فرموده اند در نقل مرحوم صدوق "قضاءنا" هست ظاهرا اینطور نباشد بلکه در فقیه "قضایانا" نقل شده است و اگرچه در خود کافی "قضاءنا" ثبت شده، اما همانطور که در تعلیقه کافی امده، در وافی که از کافی نقل می کند و نیز در تهذیب و فقیه "قضایانا" امده است .

ثانیا: اگر هم در نقل معتبر "قضاءنا" باشد و قضایانا در نقل غیر معتبر وارد شده باشد که این هم جای مناقشه دارد چون سند مرحوم شیخ ولو مشتمل بر معلی بن محمد است اما وی با بعضی از مبانی رجالی من جمله قاعده توثیق معاریف قابل توثیق است، اما باز هم مقصود از "قضاءنا" در اینجا مجموعه احکام است به معنای مطالبی که به عنوان حکم از اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است نه فقط حکم مربوط به مقام نزاع که حکم قضایی باشد . اگر هم اختصاص را به احکام قضایی قبول کردیم مثل بعضی از مطالب که از امیرالمومنین علیه السلام یا از سایر ائمه علیهم السلام در موارد فصل خصومت نقل شده است، باز هم چون این احکام، در مجموع کثیر و موارد متعدده ای هستند، "شیئا من قضاءنا" در جایی که یک یا دو مساله را یاد بگیرد صدق نمی کند بلکه باید عدد معتد به را از احکام قضایی یاد گرفته باشد . بنابراین از معتبره ابی خدیجه به دست می اید که در نفوذ قضاء قاضی مجتهد هر چند علم به جمیع احکام لازم نیست اما باید قاضی مقدار قابل توجهی از احکام را فرا گرفته باشد.

در مقبوله هم عنوانی که وارد شده "عرف احکامنا" است. این عنوان هم با توجه به اینکه جمع مضاف، مفید عموم است یعنی باید همه احکام را یاد گرفته باشد . لذا اگر ما بودیم و مقبوله، اختصاص به جایی پیدا می کرد که شخص همه احکام را یاد گرفته باشد. البته معرفت به همه احکام هیچگاه برای غیر ائمه هدی علیهم السلام محقق نمی شود لذا منظور از "عرف احکامنا" باید اين باشد که به حسب صدق عرفی همه موارد محل ابتلاء را استنباط کرده باشد. این عنوان هم در جایی صادق است که شخص مجتهد مطلق باشد و استنباط او هم به فعلیت رسیده باشد نه فقط مجرد قدرت بر استنباط باشد . بنابراین مقبوله دلالت بر لزوم اجتهاد مطلق می کند اما با توجه به اینکه در کنار مقبوله، معتبره ابی خدیجه صراحت داشت در اینکه معرفت مقدار قابل توجهی از احکام کافی است، مقتضای جمع بین این دو، کفایت همین مقدار می شود.

**ناحیه دوم: قضاوت قاضی انفتاحی و قاضی انسدادی**

 ایا مطلق اجتهاد در قاضی کفایت می کند چه قاضی انفتاحی باشد و چه انسدادی و یا صرفا قضاوت قاضی انفتاحی نافذ است و مجتهد انسدادی نمی تواند قضاوت کند؟

انچه در کلام مرحوم اخوند در اینجا مطرح شده و به تبع، در مقام بررسی و نقد در کلام مرحوم اقای تبریزی هم امده، بررسی نفوذ قاضی انسدادی در این فرض است که مدرک اعتبار اجتهاد در قاضی، ادله لفظیه باشد . اما باید در هر دو فرض چه مدرک ادله لفظیه باشد و چه دلیل حفظ نظام و حسبه این بحث پیگیری شود.

بر فرضی که دلیل اعتبار اجتهاد در قاضی، حفظ نظام باشد، باید دید که در این فرض، ایا بین اینکه اجتهاد مجتهد بر اساس مبنای انفتاح باب علم و علمی باشد با اینکه بر اساس انسداد باب علم و علمی باشد، احتمال فرق وجود دارد یا خیر؟

در ابتدا به ذهن می رسد که این مورد هم از موارد دوران بین اقل و اکثر در مقدار حجت است. چون قضاء مجتهد انفتاحی قطعا حجت است و نسبت به قضاوت مجتهد انسدادی شک داریم و لذا خارج از مقدار متیقن می شود. ولی ممکن است گفته شود که تامل در این مورد با در نظر گرفتن مناسبت حکم و موضوع، اقتضاء می کند که اجتهاد انفتاحی خصوصیتی نداشته باشد. زیرا در جهت حفظ نظام، تفاوتی میان قضاوت مجتهد انفتاحی و مجتهد انسدادی نیست واينطور نيست که مجتهد انفتاحی قدر متيقن باشد ، چون مجتهد انسدای هم هرچند عالم به احکام واقعی مساله نمی باشد اما با اعمال خبرویت، وظیفه را در قبال احکام واقعیه من حیث التنجز و التعذر به دست اورده و همین مقدار کافی است که بتواند قضاوت کند و مثل مجتهد انفتاحی تامین کننده غرض (حفظ نظام) باشد . بنابر اين درست است که مرحوم اقای خویی در بحث نفوذ قضاء قاضی منصوب، از راه دلیل ضرورت حفظ نظام و حسبه، پیش رفته اما اینطور نیست که بر اساس این دلیل در هر خصوصیتی که شک کردیم، اکتفاء به قدر متیقن کنیم بلکه در مانحن فیه به خاطر علم به عدم اعتبار خصوصیت مشکوکه، حکم به جواز قضاء قاضی انسدادی می کنیم.

اما اگر مدرک اعتبار اجتهاد ادله لفظیه باشد مرحوم اخوند فرموده است: در جایی که مجتهد انسدادی است نه انفتاحی، دو وجه برای اشکال در نفوذ قضاء او وجود دارد. ایشان یک وجه را قبول می کند و در توضیح ان می فرماید: چنانکه در جواز تقلید از مجتهد انسدادی گفته شد که چون تقلید از مجتهد ، از باب رجوع جاهل به عالم است و مجتهد انسدادی عالم به مساله نیست، نمی توان به او رجوع کرد، همین مشکل در اینجا وجود دارد . زیرا در روایت امده است که "عرف احکامنا" و مجتهد انسدادی عارف به احکام نیست تا قضای او نافذ باشد . ایشان دو راه برای خلاصی از اين اشکال و تجویز قضای مجتهد انسدادی بیان کرده اند که در اینده مطرح خواهد شد.

وجه دوم اشکال این است که در مقبوله امده "اذا حکم بحکمنا" باید از او قبول کنید و اگر کسی حکم او را در این صورت رد کند، بر ما رد کرده که رد علی الله است و وهو فی حد الشرک بالله . مجتهد انسدادی که عالم به احکام نیست و لذا ان قضاوتی که می کند، قضاوت به حکم ائمه علیهم السلام نخواهد بود.

مرحوم اخوند از این وجه دوم جواب می دهد که درست است که اذا "حکم بحکمنا" امده اما مقصود این است که اگر قاضی بر اساس قواعد و مطالب ما حکم کند ملزم به قبول ان هستید. اگر مجتهد حکم کند چون ائمه علیهم السلام فقهاء را به عنوان قاضی منصوب کرده اند، همین مقدار که منصوب من قِبل الائمه علیهم السلام هستند وقتی حکمی کنند حکمشان حکم امام علیه السلام حساب می شود . بنابراین اینطور نیست که حتما بايد حکم ما را تطبیق کند بلکه باید بر اساس قواعد و معیارهای ما حکم کند.